بررسی

آغاز فلسفه مدرن

سومین جلد از «تاریخ فلسفه غرب» نوشته آنتونی کنی به تازگی از سوی انتشارات کتاب پارسه منتشر شده است. جلد اول، فلسفه باستان را در قرن‌های اولیه فلسفه در یونان باستان و روم توصیف می‌کند. جلد دوم، فلسفه قرون وسطی، آکوستین و رنسانس انسان‌گرایی را روایت می‌کند. مجلد حاضر سرگذشت فلسفه را از آغاز قرن سیزدهم تا آغاز قرن نوزدهم پی می‌گیرد. جلد آخر هم تاریخ فلسفه را از زمان کارل مارکس و جان استوارت میل تا امروز روایت می‌کند. کنی این تاریخ فلسفه را برای دانشجویان دوره کارشناسی نوشته و گوشه چشمی هم به مخاطبان غیرآشنا با فلسفه داشته است. این کتاب در چهار جلد در سال ۲۰۰۵ از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شد. اثر چهار جلدی «تاریخ فلسفه غرب» به عقیده کارشناسان از معتبرترین تاریخ‌های فلسفه غرب محسوب می‌شود که شبیه به تاریخ فلسفه کاپلستون یک مؤلف دارد. این کتاب در مقایسه با آثار مشابه جامعیت بیشتری دارد و روزآمدتر است و به فلاسفه متاخر و پژوهش‌های فلسفی نیز پرداخته است. تاریخ فلسفه، آن طور که کنی به آن پرداخته، جدا از اینکه یک کار تاریخی صرف یا یک رشته ابزاری باشد، خود تلاشی است برای فلسفه‌ورزی. از نظر کنی فلسفه راه کسب دانش تازه نیست بلکه طریقه فهم است و به عبارتی ساماندهی دانسته‌ها است. کنی در این مجموعه می‌کوشد روایتی از فلسفه به دست دهد که بین نوع بیان کاپلستون (به عنوان اثری تخصصی و پژوهشی) و تاریخ فلسفه راسل (به عنوان اثری عمومی‌تر) قرار بگیرد. تک‌مؤلف بودن این اثر موجب شده که برخلاف نقص آثار چندمؤلفی که قلم و شیوه روایت واحدی ندارند، شیوه بیان واحد خود را حفظ کند. این کتاب از به‌روزترین تاریخ‌های فلسفه‌ای است که در لزوم منتشر شده و برخی از فیلسوفانی که به آنها پرداخته (نظیر وینگنشتاین، دیویدسون، کواین، فرگه و...) در آثار دیگر دیده نمی‌شود.

در نظر کنی دو دلیل کاملا متفاوت برای مطالعه تاریخ فلسفه وجود دارد: اول علاقه به فلسفه و دوم علاقه به تاریخ. می‌توان آثار فیلسوفان بزرگ فقید را به منظور توضیح زمینه‌های کاوش فلسفی در روزگار حاضر مطالعه کرد. همچنین به خاطر فهم مردم و جوامع گذشته، فلسفه آنها را می‌خوانیم تا به فضایی فکری که در آن می‌اندیشیدند و عمل می‌کردند، پی ببریم. می‌توان آثار فلاسفه دیرک اعصار را برای کمک به حل آن دسته از مسائل فلسفی خواند که همیشه اهمیت دارند یا برای اینکه به نحو کامل‌تری وارد دنیای فکری دوران گذشته شویم. نویسنده هدف از نگارش مجلدات حاضر را تبیین این امر می‌داند که فلسفه فیلسوفان بزرگ از بسیاری جهات منسوخ نشده و می‌توان با مطالعه دقیق آثاری مهم به روشنگری فلسفی دست زد. او به گفته خود می‌کوشد هم تاریخ‌نگار فلسفی باشد و هم فیلسوفی تاریخ‌نگار. تاریخ فلسفه‌هایی که گروهی نوشته شده‌اند، بعضی تاریخی و بعضی موضوعی‌اند. او سعی می‌کند هر دو رویکرد را به هم بپیوندد. در هر جلد ابتدا یک بررسی تاریخی ارائه می‌دهد و بعد به صورت موضوعی به مقولات فلسفی خاصی می‌پردازد که اهمیت همیشگی دارند. مخاطبانی که در درجه اول به بخش تاریخی علاقه دارند، بر بررسی تاریخی متمرکز می‌شود و هرجا که لازم شد، برای توضیحات بیشتر به بخش‌های موضوعی مراجعه می‌کنند. مخاطبانی هم که بیشتر با مسائل فلسفی سروکار دارند، بر بخش‌های موضوعی هر جلد متمرکز می‌شوند و برای فرار دادن هر موضوع خاص در موقعیت خودش به بررسی تاریخی رجوع می‌کنند.

کنی در مقدمه می‌گوید کسی که با پیش‌زمینه فلسفه باستان و قرون وسطی سراغ دوران اولیه فلسفه جدید می‌آید، متوجه می‌شود که بازترین ویژگی این دوره غیاب ارسطو و احیاء فلسفه است. البته در دوره‌ای که در این جلد بررسی می‌شود، مطالعه ارسطو در مؤسسات دانشگاهی ادامه یافت و از زمان تاسیس دانشگاه آکسفورد سابقه دارد که آنجا ارسطو تدریس نشده باشد. ولی ویژگی بارز دیگر این دوره که از آن را از قرن بیستم و قرون وسطی جدا می‌کند، این است که در این دوران فلسفه، بیرون از دانشگاه‌ها با شور و هیجان دنبال می‌شد. از بین فلاسفه بزرگ قرن هفدهم و هجدهم، قبل از ولف و کانت کسی سمت استادی فلسفه نداشت. از آنجا که فلسفه به معنی عام کلمه، چنانکه در بیشتر دوران مذکور فهمیده می‌شد، شامل علوم طبیعی تحت عنوان «فلسفه طبیعی» بود، برداشتن سایه سنگین ارسطو از سر آن فلسفه زیادی داشت. فیزیک ارسطو تا حد نومیدکننده‌ای از بر غلط بود و همان اوایل قرن سیزدهم این نکته به اثبات رسید. احترامی که در قرون وسطی به فیزیک ارسطو می‌گذاشتند، مانع بزرگی بر سر راه پیشرفت علمی بود. ولی کنی معتقد است فلسفه به معنای اخص همان‌قدر که از رها کردن ارسطو سود برد، زیان هم کرد. در دوره‌ای که در حد حاضر بررسی می‌شود دکارت پرچم‌دار پیشرفت علیه ارسطو بود. در مابعدالطبیعه، مفاهیم قوه و فعل را رد کرد و در روانشناسی فلسفی آگاهی را جانشین عقلانیت به عنوان مشخصه بارز انسان کرد. هابز و لاک در واکنش به عقل‌گرایی دکارتی، مکتب تجربه‌گرایی انگلیسی را بنا کردند ولی پیش‌فرض‌های مشترک آن‌ها با دکارت مهم‌تر از مسائلی است که آن‌ها را از هم جدا می‌کند. در رجاء فلسفی از فاهمه انسان، نوع کانت نقش متفاوت عقل و حس را با هم بیوند داد که تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان آن‌ها را از هم جدا کرده و تحریف کرده بودند. نشان دوگانه‌انگاری دکارتی، جدایی ذهن و ماده بود که مثل جدا بودن آگاهی از مکانیسم ساعت‌وار بدن تصور می‌شد. شکافی که این دوگانه‌انگاری ایجاد کرد باعث شد در سراسر دوره مورد بحث روی مسائل مابعدالطبیعی سیاسی سرمایه‌داری نشود. تقسیم‌بندی موضوعات در این جلد از دو جهت با جلدهای قبلی فرق دارد. اول اینکه فصل جداگانه‌ای به مسائل و زبان اختصاص داده نشده است. چون فلاسفه این دوره در این موضوع اصلا سهمی نداشته‌اند که با قرون وسطی و قرن نوزدهم و بیستم قابل مقایسه باشد (در این دوره فقط یک منطق‌دان نابغه وجود داشت که آن هم ایرلاندی‌ـ‌نیست بود. ولی او منطقی‌ـ‌ او تا قرن نوزدهم تاثیر چندانی نداشت). دوم اینکه برای اولین بار فصلی به فلسفه سیاسی اختصاص داده شده است. فقط از نهادهای زمانه با وجود بود که نهادهای سیاسی از زمان شکاف غرب به نهادهای زمانه بدیده آورد تا نگرش‌های فیلسوفان سیاسی با مباحث روزمرا مربوط باشند.

تاریخ فلسفه غرب؛ پیدایش فلسفه جدید
آنتونی کنی
ترجمه: رضا یعقوبی
ناشر: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
قیمت: ۷۹۰۰۰ تومان

ویروس کرونا، بحران و پایان نولیبرالیسم

آلفردو سعد- فیلهو . ترجمه: شهریار خواجیان

جهان ما به‌ناگهان در برابر چشمان‌مان تغییر کرده است. خیابان‌های خالی، فروشگاه‌های بسته، آسمان‌های برخلاف معمول پاک و تلفات فزاینده؛ وضعیتی بی‌سابقه در برابر چشمان ما اتکشاف می‌یابد.

خبرهای اقتصادی تقریبا در همه‌جا نگران‌کننده است: همه‌گیری کووید-۱۹ شدیدترین و عمیق‌ترین فروبستگی اقتصادی در تاریخ سرمایه‌داری را کلید زده است. بنا نقل به معنا از «مانیفست کمونیستی»، همه محکمات ثوب و بخار هوا شده است: ماشین «جهانی‌شدن» دنده‌عقب می‌رود؛ زنجیره طولانی عرضه که بیش‌تر تنها راه «عقلایی» سازماندهی تولید بود، از هم گسسته و مرزهای ناخوشایند بازگشته‌اند. تجارت به‌شدت افت کرده و سفرهای بین‌المللی سخت محدود شده است. ظرف چندین روز ده‌ها میلیون کارگر بیکار شده و میلیون‌ها کاروکسب کارکنان، مشتریان، فروشندگان و خطوط اعتباری خود را از دست داده‌اند.[1]

چندین و چند اقتصاد انتظار افت دورقمی تولید ناخالص داخلی خود را می‌کشند، و صف درازی از بخش‌ها (ی مختلف اقتصادی) خواهان کمک مالی دولت‌ها هستند. فقط در بریتانیا، بانک‌ها، راه‌آهن، خطوط هوایی، فروداه‌ها، بخش گردشگری، خبرها، سرگرمی‌سازان و دانشگاه‌ها در آستانه ورشکستگی قرار گرفته‌اند، کارگران آواره و (موسوم) به خویش‌فرما به کنار که همه چیز خود را به دلیل ضربه اقتصادی‌ای که اثر آن هنوز کاملا احساس نشده، از دست دادند.[2]

کینزیسم نصفه‌نیمه

پیامدهای سیاسی این وضع نامعلوم است. به لحاظ ایدئولوژیک، کفتمان نولیبرال درباره صورت «ریاضت مالی» و محدودیت‌های سیاست دولتی ناپدید شده است. اتریشی‌های اصولگرا و نولیبرال‌های ازهم‌رخنه شتابان به سنگرهای کینزیسم نصفه‌نیمه عقب نشسته، جنانکه هر زمان اقتصاد زمین بخورد چنین می‌کنند: در زمان نیاز، نخستین کسی که بیشترین سهم را از خزانه بقاید جایزه می‌برد، و مداخله دولت فقط برای کاری به پرسش گرفته می‌شود که هنوز انجام نداده است. بخش خصوصی و رسانه‌ها برای هزینه‌کرد دولت التماس می‌کنند و واعظان پرطمطراق «بازار آزاد» شتابان در جنوب چین امری کاملا شناخته شده بود،[3] نتیجه اینکه بحران‌های سلامت عمومی و اقتصاد، نه ناشی از شکست در برنامه‌ریزی بلکه بازتاب تصمیمات سیاسی، حذف ظرفیت‌های دولتی، شک‌های سرسام‌آور اجرایی و دست کم‌گرفتن تکان‌دهنده این تهدیدها بودند. که برای آن یقینا، به‌عنوان بخشی از حسابرسی عمومی، آیروها و سربار باید بر باد رود.[4] چین تا چند هفته آغازین سال ۲۰۲۰ برای جهان زمان خرید تا برای همه‌گیری آماده شود، و مثالی درباره چگونگی رویاروی با آن به دست داد. دیگر دولت‌های آسیای شرقی، به‌ویژه سنگاپور، کره جنوبی، تایوان و ویتنام به سیاست‌های (کمابیش محدودکننده) بدیلی روی آوردند. و بسیار هم موفق نشان دادند. در همین حال، غرب با بی‌سابقه بودن و قطعا پیامدهای بلندمدتی برای عملکرد سرمایه‌داری دارد. [اما] کووید-۱۹ به یک اقتصاد مرفه جهانی ضربه نزد. در اوایل ۲۰۲۰، جهان عامل درگیر یک «کساد بزرگ» بود که از بی بحران مالی جهانی ۲۰۰۷ آمد؛ حتی رشد اقتصادی خوش عملکردترین اقتصاد بزرگ غرب، آمریکا، به‌طور قابل توجهی در حال کاهش بود. این به‌معنایه کم نشان دادن بزرگی توفان نیست، زیرا هر اقتصادی تحت تاثیر قرار می‌گرفت. اما، چون کووید-۱۹ به اقتصادهای شکننده متمرکز بود، آسیب‌پذیری‌های آن‌ها را بلافاصله آشکار ساخت.

ضربه همه‌گیری پس از آن قرود آمد که چهار دهه نولیبرالیسم ظرفیت دولت‌ها را به نام «آئرکارآمدی» بازار تهی کرده، تصمیم‌گیری‌ها را از طریق «جهانی‌سازی» تولید شکننده‌ای ساخته که فقط دولت‌ها را در خدمت گردند، و همه آن‌ها را حفظ می‌کردند، و همه این‌ها را هم به نام «سودآوری کوتاه‌مدت انجام داده است

عملا در شرایط سلامتی بدتری از طبقات ممتاز بودند، با درآمد خود دیوانه رفتار کرده، ماسک و دستگاه‌های تنفسی‌ای را دزدیده که به می‌توانست تولید و نه خریداری کند، و [تازه] به کشورهای ضعیف‌تر نارسا هم می‌گوید.[5]

دست‌اندازی انسان به طبیعت ممکن است موجب پیدایی این معضل در وهله نخست شده باشد.[6] اما تردیدی نیست که نابودی جمع‌کرایی در سایه نولیبرالیسم تاثیر این همه‌گیری را تشدید کرده است. نولیبرالیسم به‌طور نمادین از ارزش جان انسان کاسته است، تا آنجا که زمان بازرزشی در چند کشور ـ به‌ویژه کشورهایی با دولت‌های نولیبرال ازسته‌گرای سازش‌پذیری همچون آمریکا، بریتانیا و برزیل ـ تلف شد، تا دولت‌هایشان به‌جای اعمال تعطیلی که هرچند ثابت شده موجب کاهش مرگ‌ومیر می‌شود اما به سود شرکت‌ها آسیب می‌زند(شوق و وحشت!) و افزون بر آن نقش سازنده دولت‌ها در زیست اجتماعی را به رخ می‌کشند، به تحمیل راهبرد «مصونیت گله‌ای» روی آورند که تاثیر حذف سالمندان، مستضعفان و کم‌بنیه‌ها را در پی دارد که این البته می‌تواند از «بار» مالی بودجه این دولت‌ها بکاهد.[7] در این کشورها، آزمایش شهروندان نیز مرفت که محدود شود و کارکنان بخش بهداشت دومن حفاظت کافی‌ای اغلب با بار کاری مدیریت‌ناپذیری روبه‌رو شد. این رویکرد به همه‌گیری مرگ نالازم و بی‌هدف هزاران تن را به دنبال خواهد داشت.[8]

در بریتانیا، دولت سردرگم و بی‌سازمان به رهبری بوریس جانسون همواره اتکانایذیر خود را رویاروی و دو بار فاقت: از یک سو، براوردهای روبه افزایش مرگ‌ومیر، و از سوی دیگر براوردهای همواره رو به وخامت افت بالقوه تولید ناخالص داخلی. دولت در آغاز زیر فشار حزب محافظه‌کار و برخی از پیروسودهاترین حامیان تجاری برکزیت،[9] «صادرات فراورده‌های پزشکی» خود را دوباره از سر گرفت تا حمایت از سود و ایده «دولت کوچک» را به نام علم توجیه کند. با این همه، در مقابل افکار عمومی به‌شدت رو به خشم خود، در میانه ماه مارس به‌طور جمع‌گیری تغییر جهت داد. اما در آن زمان کار از کار گذشته بود. به دلیل تصمیم پیشین دولت به تاخیرکاری، فقدان آمادگی و بی‌کفایتی شگفت‌انگیز آن، بریتانیا به تاکزیر با بدترین‌ها در هر دو عرصه روبه‌رو شد: تلفات بی‌شمار (واقعا بی‌شمار، چراکه تلاش عامدانه‌ای برای کم‌نمایی شمار مرگ‌ومیرها صورت گرفته است)[10] و زیان‌های اقتصادی ضدا میلیارد پوندی.[11]

پیامدهای اجتماعی همه‌گیری ـ مثلا به واسطه توانایی متفاوت گروه‌های اجتماعی در حفاظت از خود، ظاهر شد. به‌طور خلاصه، اثرنوترنتوبارد به دروان قبل‌های تفریحی خود و نوترندمار معمولی به خانه دومسان نقل‌مکان کردند. نقیله متوسط در تقابل کار در خانه در کنار فرزندان بسیار هیجان‌زده خود ماند، و تهیدستان، که ازهم‌رخنه اتلافی میان آنها شکل بگیرد. اتلاف قربانیان و متقدان سرمایه‌داری در گذشته مفید به حال خود رهایشان کنیم تا خاک بگیرند و بپوسند. چیم بستن بر روی نیاز میلیون‌ها نفر آدم بیکار به داشتن سلامت فیزیکی و ذهنی که از طریق کار مفید به دست می‌آورند نیز امری غیرعقلانی است. و بالاخره- آخرین نکته که اهمیتش کمتر از نکات قبلی نیست- محروم کردن کل جامعه از کالاها و خدماتی که می‌توان با استخدام مجدد کارگران (در بخش‌های دیگر) تولید کرد هم کاری غیرعقلانی است. اگر سرمایه‌داران بخش خصوصی نخواهند یا نتوانند بی‌کاری را به نحوی مفید دوباره وارد کار کنند، پس دولت می‌تواند و باید این کار را انجام دهد. وقتی ملاحظات سودجویانه به آنجا می‌رسد که تصمیم‌های سرمایه‌داران بخش خصوصی به لحاظ اجتماعی غیرعقلانی می‌شود- تصمیم‌هایی مثل اخراج میلیون‌ها نفر کارگر- در این صورت سود نباید در جامعه ملاک اصلی تصمیم‌گیری‌ها باشد. باید به‌جای سود ملاکی دیگر قرار داد و تصمیم‌های کسب‌وکارها باید با توجه به «همه جوانب» در بخش‌های مختلف صادر شود. چنین نظامی باید بتواند کسب‌وکارهای اقتصادی خصوصی و عمومی را ترکیب کند و هر دو را در قالب تعاونی‌های کارگری سازمان دهد. در این تعاونی‌ها کارگران تصمیم‌های مرتبط با کسب‌وکار اقتصادی خود را با موازین دموکراتیک انتخاذ می‌کنند: هر کارگر یک حق رای دارد. علاوه بر این، دو دینغ دیگر نیز در تصمیم‌گیری مشارکت می‌کنند و آنها نیز به همان ترتیب با موازین دموکراتیک شرکت دارند: (۱) مشتریان محصولات هر کسب‌وکار و (۲) ساکنان اجتماعات محلی که هر کسب‌وکار در آنجا فعالیت دارد. چنین نظامی کیفیت و امنیت شغلی، مصرف و ساکنان جامعه را اهداف اصلی خود می‌شمرد و این در نظر گرفتن «همه جوانب» و درعین‌حال سودآوری کارگران، بیشنهاد تعاونی‌های کارگری به‌عنوان چارچوبی برای استقلال مجدد میلیون‌ها انسانی که طی فروابشدگی نظام سرمایه‌داری از کار بیکار شده‌اند به دنبال یک هدف خاص است: کارگران در قالب تعاونی‌های کارگری خیلی سریع‌تر از سرمایه‌داران می‌توانند غیرعقلانی بودن بنیادی بی‌کاری را بسیار و به آن واکنش نشان دهند. منطقه امیلیا ـ رومانا در ایتالیا مثال خوبی است: در این منطقه تعاونی‌های کارگری کاملا نهادینه شده‌اند و ۴۰ درصد از اقتصاد منطقه را تشکیل می‌دهند. نرخ بیکاری در منطقه (نرخی پایین‌تر از ایتالیا و همچنین پایین‌تر از اتحادیه اروپا)، نرخ بالاتر بهره‌وری، نرخ تورم کمتر، تولید ناخالص داخلی (GDP) و مانند اینها همه ـ و هم مرهون وجود بخش عظیم تعاونی در این منطقه است. ساختن چنین بخشی در ایالات‌متحده می‌تواند باعث شود شهروندان این کشور نظام‌های اقتصادی خود را به نحوی دست‌نخورده انتخاب کنند. شهروندان در انتخاب ناظر، خریدار یا کارگر کسب‌وکارهایی باشند که در قالب تعاونی کارگری سازمان‌دهی شده و بنابراین می‌توانند آن را با همتایان خود در قالب سرمایه‌دارانه مقایسه کنند. تنها در این صورت است که شهروندان ایالات‌متحده می‌توانند طی تصمیمی دموکراتیک و از سر آگاهی انتخاب کنند چه ترکیبی از این دو نظام اقتصادی بدیل را برای خود برگزینند. حرکت در چنین مسیری کمک می‌کند تا به جست‌وجوی امکان‌های مبتنی بر آینده که درحال‌حاضر زیر افراط‌جهان‌ورا، ویروس جهان‌گیر و فروپاشی عظیم سرمایه‌داری مدفون است.

منبع: truthout.org

ویروس کرونا؛ چرا باید به نیکوکاری میلیاردرها مشکوک باشیم؟

گونیلیم دیوید بلانت . ترجمه: خسرو آقایی

شیوع ویروس کرونا در سراسر جهان، باعث موجی از کمک‌های انسان‌دوستانه از سوی برخی از ثروتمندترین آدم‌های دنیا شده. پول کیتس و ملینا گیتس، قهرمانان دیرینه بهداشت جهانی، بودجه‌یابی را وقف تحقیق درباره این بیماری و تولید انبوه واکسن (پس از کشف آن) کرده‌اند. جک دورسی، از بنیان‌گذاران توییتر، قول کمک یک‌میلیارد دلاری به «امداد جهانی کووید-۱۹» داده است. به اینها چه باید اضافه کرد؟ جف بزوس، جورج سوروس، جورج آرمانی و جف بزوس را داریم. میلیاردهایی که مبالغ سرسام‌آوری را برای کمک به کاهش صدمات و مشابه آن از این بحران جهانی اعطا کرده‌اند. تمجید و تحسین است که از همه سو نثارشان می‌شود که تعجبی هم ندارد. اما این وضعیت در عین حال، عدم توازن عمیق موجود در جامعه را به تصویر می‌کشد.

ارباب ونوکر

آیا می‌توانید خودتان را در جایگاه برده شخصی دیگری تصور کنید؟ فرض کنید که آدم نیکوکار مهربانی، حامی خسته از زندگی‌ای برایتان تامین کند که استانداردهای رفاهی‌اش از زندگی کنونی‌تان بالاتر است، و اینکه خودتان در آینده به چنین استانداردی از زندگی دست پیدا نیز نامحتمل است. ضمن اینکه این شخص قول می‌دهد که رفتار خیلی خوبی با شما داشته باشد و به شما نیز می‌توان اعتماد کرد. تنها شرطش این است که به تملک او درآیید.

آیا این پیشنهاد را می‌پذیرید؟ به نظرم اکثر مردم این پیشنهاد را رد می‌کنند.

فریدریک نارودا است، چون و چرا هم ندارد، اما مهم است که بدانیم چرا. عموم مردم اغلب به بی‌رحمی و استثمار برده‌داری تاکید می‌کنند. اینها البته بسیار ناگوارند. اما دلیل اصلی ناروا بودن تملک برده‌داری از سوی شخصی دیگر اینها نیست.

اگر که سنمتکاری و استثمار، دلایل اصلی ناروایی برده‌داری بودند، دیرک مشکلی با این نداشتیم که به تملک آن فرد نیکوکار مهربان درآییم. مشکل واقعی برده‌داری به ساختار آن به عنوان یک رابطه اجتماعی برمی‌گردد، به‌ویژه به رابطه تولوز قدرت.

در دهه اخیر، فیلسوفانی نظیر فیلیپ پتیت، مفهومی از آزادی را مطرح کرده‌اند که در آن از برده‌داری به عنوان کهن‌الگوی «آزادی» استفاده می‌شود. پتیت، برخلاف آن کسانی، چه چپ و چه راست، که بر این عقیده‌اند که برده مداخله خودسرانه و دلخواه می‌داند. به زعم پتیت، مشکل برده‌داری این نیست که به نحوی سنمکارانه یا استمارکرانه در کار برده مداخله می‌شود، بلکه مشکل برده‌داری خیلی ساده این است که صاحب برده این امکان را دارد که به دلخواه در برده در انتخاب‌های برده مداخله کند. شاید شرایط بردگانی که با آنها خوب رفتار می‌شود در مقایسه با بردههایی که با آنها بدرفتاری می‌شود غیظه‌برانگیز باشد؛ اما آنچه نیز کنترلی بر قدرت صاحبانشان وارد می‌کند، بسیار زیبا است و بنابراین بهتر نیست که به صاحب برده آدم خیرخواهی است، برده می‌داند که انتخاب‌هایش مبتنی بر اجازه تلویحی ارباب است. و اگر نگران سلطه هستیم، باید نگران انسان‌دوستی میلیاردرها نیز باشیم. این مسئله به‌ویژه در بحران‌ها حاد می‌شود چون مرگ و زندگی آدم‌ها به دست چند فرد قدرتمند می‌افتد که قدرتشان محدودیتی جز وجدان خودشان ندارد. وقتی که عده قدرت ثروتی و قدرت تا به این اندازه شدید باشد، آزادی در خطر است. ایا اینکه این همه آدم در جهان بسته وابسته به خانوتمندی مقامات مرکزی بتوانند ده‌ها میلیارد دلار به خطوط هوایی، راه‌آهن و فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای بدهند، مردم نیز ممکن است مالک بخش بهداشت جهانی شوند؟ سوم، تحکیم بازیابی جمع‌گرایی و جامعه‌پذیری نژاد انسانی که از میان رکه‌های بحران پدیدار شده است. چپ باید تاکید کند که اقتصاد یک نظام جمعی است(«ما اقتصاد هستیم!»، اینکه ما باید به‌عنوان انسان‌ها هم باشیم، و خدمات عمومی الزامی است. این می‌تواند راه را برای بدیلی بیشتر برای نولیبرالیسم(که اکنون به‌روشی شکستی زامی‌ی‌ار پیدا کرده) هموار کند.

چهارم تخصیص غیرنیمه‌است. بار اقتصادی این بحران بسیار سنگین‌تر از باری خواهد بود که بحران مالی جهانی ایجاد کرد و مالی، با ظرفیت نمایان دولت به خلق پول از هیچ و ارائه بسته نجات به بخش‌های گزیده اقتصاد تا آنجا که «ضروری» تشخیص داده شود (که، درنتیجه، شامل مسکن، بهداشت، اشتغال و از این قبیل نمی‌شود). باد هوا شد. در همین حال، معلوم شد که ایدئولوژی فردگرایی تقلبی است. زیرا هرچند نبرد فردی با ویروس می‌تواند وجود داشته باشد، اما چاره فردی برای این فاجعه وجود ندارد. یک شخص به‌تنهایی هرگز نمی‌تواند از این ایپدمی بزهد یا در صورت بیماری از خود پرستاری کند، و چه کسی جز دولت می‌تواند فروریزی اقتصادی را مهار کند، جریان درآمدها را در صورت توقف اقتصاد تضمین کند، تعطیلی‌ها به اجرا گذارد و خدمات بهداشتی ارائه کند؟ همچنان که چپ همواره می‌دانسته و نخست‌وزیر بریتانیا ناچار از دانستن آن شده، به‌هرحال چیزی به نام جامعه وجود دارد.[1] مخالفت توده‌ای با سیاست محبوب «مصونیت گله‌ای» دولت محافظه‌کار با پیامد امحای نیروهای غیرکارگری آن، نقاب از چهره ناانسانی صرورت سوددهی سرمایه‌داری برداشت.

چپ

ما اکنون بر چیزی متمرکز می‌شویم که چپ می‌تواند بر آن بای فشرد. نخست آموختن از درس‌هاست. بحران بهداشتی و سقوط اقتصادی در غرب، در مقایسه با پاسخ‌های به‌مراتب کارآمدتر در شرق، نشان داده است که دولت‌های نولیبرال (ادیکال) از انجام عملکردهای اساسی حکومت‌داری، یعنی حفظ جان و معاش مردم، ناتوان هستند. همه‌گیری احتمالا نشانگر انتقال سرکردگی از غرب به شرق نیز هست. دین آن ساده ـ و فراموش‌نشدنی ـ است که دولت‌های متمرکز و توانا(تجربه نشان می‌دهد که دموکراتیک‌تر بودن یا نبودن رژیم سیاسی کمتر به کفایت سیاسی آن ربط دارد) و یک باید تولیدی پیشرفته برای جان آدم‌ها اهمیت بیشتری دارند و اینکه با بحرانی‌شدن اوضاع مرزها ممکن است بسته و دوستان ارباب شوند.

دوم، ضرورت حفظ خود زندگی است. دولت‌ها باید مشاغل، درآمدها و خدمات اساسی، ازجمله گسترش سریع نظام بهداشتی را تامین کنند. این نه‌فقط به دلایل سیاست اقتصادی، بلکه به‌عنوان بخشی از ساختار مؤثر بهداشتی است. ضمانت‌های شغلی و درآمدی امکان آن را فراهم خواهد کرد که مردم بیشتری در خانه بمانند، که این فشار بر نظام بهداشتی را کم و پایان همه‌گیری را تسریع خواهد کرد و روند بهبودی را شتاب خواهد بخشید.[2] برای تحقیق این، نظام بانکی باید ملی شود تا جریان اعتبارات را حفظ کند و مانع سفته‌بازی شود، و بانک‌های مرکزی باید تضمین کنند که نقدینگی به‌اندازه کافی برای حفظ تحرک اقتصادی موجود باشد. خدمات کلیدی باید در اختیار دولت قرار گیرد تا تحقق نیازهای اساسی تضمین شود. و اگر مقامات مرکزی بتوانند ده‌ها میلیارد دلار به خطوط هوایی، راه‌آهن و فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای بدهند، مردم نیز ممکن است مالک بخش بهداشت جهانی شوند؟ سوم، تحکیم بازیابی جمع‌گرایی و جامعه‌پذیری نژاد انسانی که از میان رکه‌های بحران پدیدار شده است. چپ باید تاکید کند که اقتصاد یک نظام جمعی است(«ما اقتصاد هستیم!»، اینکه ما باید به‌عنوان انسان‌ها هم باشیم، و خدمات عمومی الزامی است. این می‌تواند راه را برای بدیلی بیشتر برای نولیبرالیسم(که اکنون به‌روشی شکستی زامی‌ی‌ار پیدا کرده) هموار کند.

قدرت ونفوذ

در پی این بحران و با قرنطینه شدن میلیون‌ها نفر در سراسر جهان، قدرت عریان حکومت‌ها در معرض دید قرار گرفت. حتی در این زمانه بحران نیز تلاش ما این است تا اعمال قدرت خودسرانه را به‌واسطه وارسی‌ها و متوازن‌سازی‌ها، قواعد قانونی و دموکراسی، به حداقل برسانیم. اما گویا در این بین اندکاند کسانی که به سازمان‌های خصوصی بیانش. قدرت این سازمان‌ها کمتر از برخی حکومت‌ها نیست، و در عین حال، محدودیت‌ها و مسئولیت‌پذیری حکومت‌ها را ندارند.

خاصیت کلنیم، کسانی که در سراسر دنیا مبلغ به کرم انسان‌دوست‌ها هستند، فراوان‌اند. این موضوع، شکاف میان آنها که بسیار ثروتمندند و آنها که بسیار فقیرند، و فقدان آزادی در میان فقرا را به دست آشکار ساخته است.

اینها مشابهان بیش‌ابادهای نیستند. این را که کجا کسی زنده بماند و چه کسی بمیرد همواره افراد تعیین می‌کنند. فکر نمی‌کنم که اینها به‌کلیه نیکوکاران مبارزه نیات پدید داشته باشند - اتفاقا برعکس - ولی خیر و شر بودن نیات آنها در اینجا موضوعیتی ندارد. در کتاب جدید، «قلب جهانی، بی‌عدالتی و مقاومت»، سلطه را به عنوان یک رابطه ساختاری مطرح کرده‌ام، چیزی که به توزیع قدرت میان انسان‌ها مربوط است.

من خوش‌بینی محتاطانه‌ای دارم که سرمایه‌داری نمی‌تواند این یک نتک را بشود. اکنون زمان آن است که به فکر آن نوع جامعه‌ای باشیم که در خدمت اکثریت مردم باشد و مانع تکرار نتایج بسیار تلخی شود که داریم تجربه می‌کنیم. به‌جای جنایات و ناکارآمدی‌های نولیبرالیسم، ما نیاز به مالیات تصاعدی، گسترش خدمات عمومی با طرفیت‌های جبرانسی درون‌زاد برای مواقع اضطراری، و جامعه‌ای مبتنی بر همبستگی، ارزش‌های انسانی و احترام به طبیعت هستیم. گفتن این‌ها آسان و بی‌چون‌وچرا درست است، اما چب تقریبا همه‌جا و گاه برای ده‌ها در موضع دفاعی بوده است. و همه‌گیری ممکن است به‌راحتی سب واکنش‌های اقتدارگرایانه، تزاندیشانه و ارتجاعی بینجامد.

کوتاه سخن آنکه، همه‌گیری کووید-۱۹ به‌طور اتفاقی پدید آمد اما غیرمترقبه نبود. پیامدهای آن به‌مراتب بیش از هر چیز رسوایی‌آور و جایتکارانه است، و چپ باید این را با رسایی و روشنی اعلام کند. تاانسانی و جایتکارانه بودن سرمایه‌داری نولیبرالی افشا شده و کووید-۱۹ نشان داده است که سیاست بهداشتی‌ای بدون همبستگی، سیاست صنعتی و ظرفیت دولتی نمی‌تواند وجود داشته باشد. این نبردی مدبوحانه است. و ما باید از این جایتکارانه بودن جلوگیری کنیم. چپ هرگز پیش از این چنین مورد نیاز نبوده است و لذا بایستی برای باسخ به این جالش برخیزد.

بی‌نوشت‌ها در دفتر روزنامه موجود است.

منبع: mronline.org

بی‌کاری فراگیر در بحبوحه بیماری جهان‌گیر: دادخواستی علیه سرمایه‌داری

ریچارد ولف . ترجمه: امیررضا گلبلی

این روزها سرتیترهای اخبار برایمان با صدای بلند از آسیب‌ها، رنج‌ها و خسران‌هایی می‌گویند که براثر انفجار تاریخی بی‌کاری در جهان سرمایه‌داری پدید آمده است. بی‌کاری همواره دادخواستی علیه سرمایه‌داری بوده و ضمنا تهدیدی جدی برای آن به شمار می‌آید. نظام سرمایه‌داری پاداش کارفرمایان را بوده و ضامنا از کار مزدی کارگران پرداخت می‌کند. بااین‌حال، نمی‌تواند کارگران را سر کار نگه دارد یا تضمینی به سود خود همه لطمه می‌زند. بنا به آنچه این مشکل به تناوب گفته می‌شود و این پدیده را به‌عنوان چرخه کسب‌وکار می‌شناسند.

این چرخه‌ها ماهیت سرمایه‌داری را آشکار می‌کنند و نشان می‌دهند که سرمایه‌داری یک نظام اجتماعی دارا غیرعقلانی است. در وضعیت بی‌کاری، کارگران بیکار همچنان به مصرف خود ادامه می‌دهند. البته به میزان کمتر، فقط اینکه دیگر تولید نمی‌کنند. فقط بهتر است کارگران مشغول تولید چیزی باشند که مصرف می‌کنند. ولی سرمایه‌داری به‌رغم تلاش‌های بی‌شماری که صورت دادند- و لازمه آنکه می‌توان اشاره کرد به اقتصاد کینزی و سیاست‌هایی که از دهه ۱۹۳۰ و این طرف آغاز شد- نمی‌توانند در طی این چرخه‌های مکرر خود این کار را به انجام برسانند و به‌این‌ترتیب این چرخه‌ها هر بار رنج و خسران بسیار به بار می‌آورند.

اما جنبه دیگر غیرعقلانی بودن سرمایه‌داری این است که کار سرمایه‌داران لجوجانه از اینکه به یک بدیل بدیهی برای بی‌کاری توجه کنند سر باز می‌زنند. چه رسد به اینکه درصدد اجرای آن برآیند. و آن هم اینکه وقتی اخراج کارگران شروع می‌شود (به سبب کاهش تقاضا، خودکارشدن فرایندهای کاری و مانند اینها)، کارفرمایان می‌توانند کارگران را نگه دارند و در عوض ساعات کار هفتگی را کاهش دهند. می‌شد به جای ۱۰ درصد بی‌کاری، ساعت کاری پایه برای همه از ۴۰ ساعت به ۳۶ ساعت برسد و همه کارگران جمعه‌ها به‌جای ساعت ۵ عصر ساعت ۱ بعدازظهر به خانه بروند. دشوار می‌توان مح